جلسه 735

یکشنبه 03/02/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که گفته شد که اتباع کلام مجمل معنا ندارد. ولذا مثل مرحوم آقای صدر گفتند که ما متشابه را حمل می کنیم بر کلامی که مصداقا متشابه است ولو مفهوما مبین هست. مثل الرحمن علی العرش استوی که مفهوما مبین است، مصداقا متشبه هست بین آن مصداق مادی و بین مصداق صحیح برای این آیه. علاوه بر اینکه گفته شد که اصلا التزام به وجود خطاب مجمل در قرآن منافات دارد با اینکه قرآن کتاب فصیحی است افصح الکتب هست، به لسان عربی مبین هست، بیان للناس است.

اقول: به نظر ما این بیان تمام نبود. اولا: اینکه گفته می شود که قرآن هیچ آیه مجملی ندارد، این خلاف وجدان است. اینکه می گوئید قرآن بیان للناس، بلسان عربی مبین، این را باید بگوئیم به لحاظ مجموع من حیث المجموع گفته اند، والا مگر می شود ما انکار کنیم وجود خطاب های مجمل در قرآن را؟ شما ملاحظه کنید آیاتی که در قرآن هست، آیا مردم همه این معانی آیات را می فهمند. آیاتی که ظاهر است یا موهم نسبت عصیان است به انبیاء، فعصی آدم ربه فغوی، ولقد همت به و هم بها لولا أن رأی برهان ربه، درباره اینها کتاب بلکه کتابهایی نوشته شده به نام تنزیه الانبیاء برای توضیح این آیات، آیا عامه مردم معانی این آیات را می فهمیدند؟ فلان دانشمند بعد از درس و تدریس این آیه را توجیه می کند آیا این می شود بیان للناس؟ بلسان عربی مبین؟ اگر بخواهید تک تک آیات را مصداق بدانید برای لسان عربی مبین و برای بیان للناس، چطور می شود که این آیات با درس وتدریس باید فهمیده بشود وتوضیح بشود؟ ابراهیم به پدرش گفت یا أبت لم تعبد ما لایسمع ولایبصر و لایغنی عنک شیئا؟ بعد توجیه می کنیم که مراد از پدر عمو بود، چون قرائنی در قرآن هست بر اینکه پدر حضرت ابراهیم موحد بود، برای اینکه در قرآن هست که وما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له أنه عدو لله تبرأ منه، در حالی که راجع به پدر حقیقی اش در هنگام بناء کعبه با اسماعیل که اواخر عمر حضرت ابراهیم بود می فرماید رب اغفر لی ولوالدی، پس معلوم می شود که آن أب که ابتدا قرآن از او سخن گفت غیر از آن والدیّ است که ابراهیم در اواخر عمرش برای او استغفار کرده است. خب این یک نوع اجتهاد است در قرآن، عوام مردم این را نمی فهمند، بلکه برخی از آیات هست که خواص هم گاهی نمی فهمند. خود آقای طباطبائی که می فرماید هیچ آیه مبهمی در قرآن نداریم، از ایشان سؤال کرده بودند که چرا راجع به فلان آیه سریع رد شدید؟ ایشان گفته بود اگر بگویم نفهمیدم اشکالی دارد. خب آیه ای را که شما نفهمدید این می شود بیان للناس و تبیانا لکل شیء وبلسان عربی مبین. خب شما نگاه کنید از اول قرآن: "إن الذین کفروا سواء علیهم ءأنذرتهم أم لم تنذرهم لایؤمنون"، این را به مردم بگوئید یا فکر نمی کنند یا اگر فکر بکنند اشکال می کنند که پس انذار پیامبر اگر برای هدایت کفار فائده نداشت پس چه جوری این همه کفار مسلمان شدند بر اثر انذار پیامبر؟ آنوقت این آیه توجیه می شود که قضیه خارجیه است ناظر است به جماعتی از مشرکین وکفار لجوج که بعد از دیدن معجزه ها باز هم بر طغیان خودشان ادامه می دادند. با اینکه ظاهرش قضیه حقیقیه است. خب این نیاز به توجیه دارد.

یا آیه "من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة"، یک عده ای این آیه را معنا کرده اند که خدا که از کسی نمی خواهد وام و قرض بگیرد، پس مراد اقراض بندگان خداست، واین آیات دلیل است بر استحباب قرض الحسنة. به قول مرحوم فاضل مقداد در کنز العرفان وقتی معنای حقیقی مراد نشد، چه تعینی دارد که بگوئید مراد اقراض العباد است؟ نخیر، مراد اقراض خداست با انجام عمل صالح. چه جور انسان در هنگامی که قرض می دهد پولی را می دهد تا بدل آن را در آینده بگیرد، انسانی که عمل صالح را برای خدا انجام می دهد این را به خدا تحویل می دهد تا عوضش یعنی ثواب را در آخرت تحویل بگیرد. شاید به این خاطر گفته اند من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا.

آیاتی که واقعا جز به تفسیر اهل بیت علیهم السلام قابل فهم نیست کم نیستند، مثلا اصحاب اعراف واقعا فهمش آسان است؟

یا آیه "لکن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک والمقیمین الصلاة والمؤتون الزکاة" والمقمین الصلاة با نصب و المؤتون الزکاة با رفع، خب اگر این قابل فهم بود که عائشه نمی آمد بگوید که در اعراب گذاری اشتباه کرده اند و این والمقیمون الصلاة والمؤتون الزکاة بوده که عطف بر المؤمنون است، در حالی که هیچ قرائتی نداریم که اینجوری باشد که عائشه می گوید. مگر اینکه نعوذ بالله بخواهد بگوید از اصل اشتباه بوده که از عائشه بعید نیست. بعد توجیه کرده اند، والمقیمین الصلاة را حال گرفته اند و والمؤتون الزکاة را وصف گرفته اند، اما این توجیهی است که مصداق بیان برای عامه مردم و لسان عربی مبین هست؟ قطعا نیست.

یا آیه "إنا عرضنا الامانة علی السموات و الارض والجبال فأبین أن یحملنها واشفقن منها و حملها الانسان إنه کان ظلموا جهولا" واقعا در آیه مراد از امانت چیست؟ آن امانتی که به زمین وآسمان و کوه ها عرضه کردند اینها ترسیدند قبول کنند، یعنی چه اینها ترسیدند قبول کنند؟ انسان قبول کرد، انسان بسیار ستمکار ونادان است.

شما می گوئید این آیات مصداقا مبین نیست نه مفهوما.

می گوئیم مصداقا مبین نیست دو جور است، یک وقت می گوئیم جاء رجل من اقصی المدینة یسعی، مصداق معین نیست، اینکه هیچ عرفی به آن نمی گوید متشابه. یک وقت اجمال در مصداق باعث می شود که سرایت کند به اجمال در مراد متکلم. می گوئیم آن مصداقی که مردم می خواستند از این آیه بفهمند که خلاف واقع است، آن مصداقی که مطابق با واقع است مردم نمی فهمند، واین باعث اجمال می شود. و الا یک آقایی بیاید مثلا بگوید من موی سرم درد می کند، بگوئیم این اجمال مصداقی دارد! نه، چه اجمال مصداقی دارد؟ اصلا نمی فهمیم چه می گوید. اجمال مصداقی گاهی باعث می شود ظهور لفظ عوض بشود و اجمال مفهومی پیدا کند. یدالله فوق ایدیهم حالا این را بعید نیست بگوئیم اجمال مفهومی هم ندارد، نه از باب اینکه ید وضع شده برای مظهر قدرت. این حرفها چیست؟ ید وضع شده برای همین دست. نه، از باب اینکه عرف این را هم استعمال کنائی می داند. دست بالای دست بسیار است یعنی توانمندتر از شما هم هست. إن الذین یبایعونک إنما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم، اینها دست دادند با پیغمبر، دست خدا هم بالای دست شماست اینجا معنایش روشن می شود، دیگر به معنای آن نیست که دست بالای دست بسیار است، بلکه یعنی خدا هم با پیامبرش بیعت می کند همراهی می کند او را تأیید می کند، شما که با پیغمبر بیعت کردید خدا هم با شما همراهی می کند. این کنایه است، این را ما قبول داریم، اینها معنایش روشن است. اما واقعا همه آیات اینجور است؟ خود همین إنا عرضنا الامانة واقعا عرف می فهمد؟جاء ربک را عرف معنایش را می فهمد؟ آخه اینها را می شود گفت تشابه مصداقی دارد؟ اصلا عرف معنایش را نمی فهمد، یعی چی خدا آمد. یا و ما تسائون الا أن یشاء الله، برای چی یک عده ای جبری شدند؟ آمدند گفتند خدا دارد می گوید تا خدا نخواهد شما اراده نمی کنید، پس من هر گاه که اراده کردم که کاری را انجام بدهم کشف می شود که خدا خواسته است که من اراده کنم. برای همین جبری شده اند. خب علماء باید بنشینند توجیه کنند به برکت روایات اهل بیت. والا اگر نبود روایات و تعالیم اهل بیت همه گمراه می شدند. این روایات هستند که گفته اند إنا عرضنا الامانة أی الولایة. پس ما آن مقداری را که روایات گفته اند قبول می کنیم والا ما خودمان از این روایات چیزی نمی فهمیم.

سؤال وجواب: عمق زیاد مطلب موجب اجمال می شود. اجمال این است که قابل فهم عموم مردم نیست ولو بخاطر عمق مطلب.

خود همین وما تشائون الا أن یشاء الله را باید به برکت روایات وآیات دیگر و وجدان بگوئیم مراد این است که آن اختیاری که شما دارید که إن شئت فعلت و إن شئت ترکت، آن را خدا در شما قرار داد، وتا آن مبدأ اختیار نباشد شما نمی توانید اراده بکنید. ولذا به این خاطر گفته اند و ما تشائون الا أن یشاء الله أن یجعل لکم مبدأ الاختیار. نه الا أن یشاء الله أن تشائوا ارتکاب هذا الفعل. والا شمر هم می گوید خدایا من که کردم حسین علیه السلام را بکشم چون تو اراده کردی که من اراده کنم قتل حسین را. تو اگر اراده نکرده بودی که و ما تشائون الا أن یشاء الله، خب اهل زیغ اینجور معنا می کنند، واگر اراده کرده باشی که من اراده کنم قتل حسین علیه السلام را، خب إذا اراد الله شیئا أن یقول له کن فیکون، مگر می شود تو اراده کنی و انجام نشود. خب این آیه مصداق همین آیات متشابهه قرآن است. عرف عوام معنای دقیق این آیه را متوجه نمی شوند.

پس ما آیات مجمل در قرآن داریم، این را نمی شود انکار کرد.

نکته: اصلا برفرض شما بگوئید قرآن بیان للناس، خطاب مجملی هم در قرآن نداریم، ولی اشکال به شما هم وارد می شود جناب آقای صدر وآقای طباطبائی، اینکه می گوئید تبیانا لکل شیئ، بلسان عربی مبین، افصح الکتب، چه جور می شود که قرآن مستمسک برای بسیاری از اهل مذاهب باطله شده، هر کدام به یک آیه ای استدلال می کنند. مجسمه به یک سری از آیات، جبریه به یک سری دیگر از آیات، اهل سنت به یک سری آیات استدلال می کنند، می گویند اهل بیعت رضوان خدا فرموده: رضی الله عنهم و رضوا عنه، خب آنها کی بودند؟ همان گروه هایی بودند که خیلی هایشان بعدا در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند. لذا باید معنای رضی الله عنهم و رضوا عنه تأمل بشود، یعنی خدا از کار اینها راضی بود. خب اینها توجیه است دیگر، والا جای ابهام هست. امیرالمؤمنین وقتی ابن عباس را فرستاد نزد خوارج فرمود: لاتخاصمهم بالقرآن فإنّ القرآن حمال ذو وجوه. شما اگر انتظار دارید از یک کتابی که افصح الکتب است و به لسان عربی مبین است وبیان للناس است که هیچ اجمالی نداشته باشد، خب چه جور امیرالمؤمنین می فرماید إن القرآن حمال ذو وجوه تقول ویقولون، تو یک آیه می خوانی وآنها هم یک آیه می خوانند، بحث به جای نمی رسد. ولکن خاصمهم بالسنة، فإنهم لم یجدوا عنها محیصا... اینها نشان می دهد که ما وقتی می گوئیم قرآن معجزه است، بیان للناس است به لسان عربی مبین است یعنی مجمع من حیث المجموع، نه اینکه هیچ آیه مجملی در قرآن نداریم. ولو از این باب که خود قرآن گفته است که چیزهایی که مورد اختلاف هست را رجوع کنید به نبی و اولی الامر، ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستبطونه منهم، یا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم.

والا آقای طباطبائی فرموده است که قرآنی که تبیان لکل شیء هست چطور تبیان خودش نباشد. پس این دلیل می شود که می شود قرآن را با قرآن تفسیر کرد بدون احتیاج به اهل بیت. واقعا بینکم وبین وجدانکم قرآن تبیان تفصیلی کل شیء هست؟ شما تمام احکام را از قرآن می توانید کشف کنید؟ خود اینکه نمازها دو رکعت بوده فرض الله الصلاة رکعتین رکعتین کجای قرآن هست؟

پس تبیان لکل شیء مراد تبیان تفصیلی نیست. مثلا گوشت فیل حلال است یا حرام، کجای قرآن است؟ مسوخ حلالند یا حرام، سیاع حرامند یا حلال، کجای قرآن هست؟ غناء حرام است یا حلال است کجای قرآن هست؟ باید امام سلام الله علیه بیاید بفرماید که إذا میز الله الحق والباطل فأین یکون الغناء؟ قال مع الباطل. یا اجتنبوا قول الزور أی الغناء. والا ما خودمان از اجتنبوا قول الزور یعنی از گفتار زور ونادرست اجتناب کنید غناء می فهمیم؟

پس مراد از تبیان کل شیء، تبیان کل شیء است اجمالا ولو به اینکه در قرآن فرموده است که هر کجا در قرآن اختلافی شد و شک و شبهه ای شد بروید سراغ پیامبر و اهل بیت. بله قرآن تبیان تفسیر خود قرآن هست به این معنا که هر جا نفهمیدیم برویم سراغ پیامبر و اهل بیت. والا تبیان تفصیلی کل شیء نیست. همینجوری ما بگوئیم بله قرآن تبیان کل شیء است فکیف لایکون تبیانا لنفسه، کجا تبیان تفصیلی کل شیئ هست؟ اصلا مراد جدی قرآن را خیلی جاها ما نمی فهمیم ولذا مخصصات زیادی بر عمومات قرآن وارد شده است. خب این مخصصاتی که به تواتر اجمالی ثابت شده که بر عمومات قرآن وارد شده معلوم می شود مراد جدی از قرآن را ما نمی فهمیم.

مراد استعمالی اش را هم یک سری جاها ما نمی فهمیم.

پس به نظر ما انکار وجود آیات مجمل در قرآن خلاف وجدان است. واینکه ما بگوئیم ما با ارجاع متشابهات قرآن به محکمات رفع تشابه می کنیم این هم خلاف وجدان است. قرآن هم نمی گوید که با رجوع به محکمات رفع تشابه می شود از متشابهات. هن ام الکتاب، محکمات اصل کتابند، یعنی آن محور کتاب که یجب أن یرجع الیه و یستند الیه محکمات هستند. کجای قرآن گفته است که متشابهات را با ارجاع به محکمات تشابهش را حل می کنیم به قول آقای طباطبائی و می شود محکم بالعرض؟ از هن ام الکتاب نمی شود این را فهمید. اما اینکه یگوئید القرآن یفسیر بعضه بعضا این هم که درست نیست.

این هم که در نهج البلاغه است که ینطق بعضه ببعض یعنی یصدق بعضه بعضا، نه اینکه هر خطاب مجملی در قرآن با رجوع به سائر آیات تفسیر می شود. ینطق بعضه ببعض یعنی اختلافی در قرآن نیست، یصدق بعضه بعضا همانطور که قرآن مصدق تورات وانجیل است کذلک یصدق بعضه بعضا یعنی لا اختلاف فیه. معنایش این است. کجا معنایش این است که ما تمام آیات متشابه قرآن را با رجوع به محکمات قرآن می فهمیم؟ کجا می فهمیم؟ ینطق بعضه ببعض آیا می فهمیم که کل بعض مجمل یصیر ناطقا و واضحا بالبعض الآخر وهو المحکم؟ همچنین چیزی نیست.

پس ما آیه مجمل در قرآن داریم و اجمالش هم با رجوع به محکمات چه بسا حل نمی شود.

اما این مطلب که آقای صدر گفت یتبعون ما تشابه منه این اتباع قرینه است که آن متشابه مجمل نیست. این بیان قابل توجهی بود. در جواب ما سه احتمال را می توانیم بگوئیم:

احتمال اول: به قرینه اینکه متعلق اتباع شده المتشابه، وبه قرینه اتباع الفتنة و اتباع تأویله تأویله، بگوئیم اینها قرینه می شوند که بر اینکه مراد از اتباع یعنی دنبال کردن متشابه و اخذ به آن به حمل آن بر این معنای مطلوی اهل زیغ، این را قرآن اسمش را گذاشته یتبعون ما تشابه منه، به این قرینه که متعلق اتباع شده المتشابه، وبه قرینه اتباع الفتنة و اتباع تأویله تأویله بگوئیم اینها قرینه می شوند که اتّبع یعنی ابتع و ذهب اثره، یعنی به دنبال متشابه رفت تا از آن به نفع خودش استفاده بکند. این یک احتمال.

ولی با توجه به اینکه احتمالهای دیگر هست این احتمال تعین ندارد.

احتمال دوم: اینکه اتباع را ما حمل می کنیم بر آن فرضی که کلام مشعر به یک معنایی هست، صرف اجمال اگر بود اتباع نیست، اما جائی که اشعار ظنی که دارد که مراد از آیه این است، مثل جاء ربک که اشعار دارد که خدا جسم است. و ما تشائون الا أن یشاء الله اشعار دارد که جبر است در عالم. این اشعار است، در حد ظهور هم نیست. می گوئیم اتباع مربوط به این آیات متشابهی است که اشعار دارد به معنای خلاف واقع ولی در ظهور نیست. آنوقت اهل زیغ می آیند اتباع و پیروی می کنند از این کلام متشابه به حملش بر آن معنایی که اشعار به آن دارد. هدفشان هم گمراه کردن مردم است و حمل این آیات است بر آن معنای مطلوب خودشان. ابتغاء تأویله أی ابتغاء توجیهه الی المعنی المطلوب والموافق لاهوائهم.

احتمال سوم وهو الاقرب: این است که بگوئیم اختصاص به حد اشعار هم ندارد. برخی از آیات اصلا ظهور دارند فی حد نفسه در یک معنایی که مراد خدا نیست. ولی قرینه عقلیه وآیات محکمات داریم که اگر رجوع کنند به آن قرینه عقلیه و آیات محکمات، می فهمند که این معنای ظاهر مراد خدا نیست. اهل زیغ و انحراف می آیند اکتفا می کنند به اتباع این متشابهات، حمل می کنند این آیات را بر معنای ظاهر خودشان بدون مراجعه به قرائن عقلیه و آیات محکمات. این هم می شود مصداق یتبعون ما تشابه منه. چرا گفته اند این متشابه است؟ چون ظاهرش اخطار می دهد به ذهن معنایی را که مراد خدا نیست و مطابق با واقع نیست.

البته قرینه عقلیه گاهی منفصله است، بدیهی نیست نظری است ولذا ظهور را از بین نمی برد. و لکن قرینه عقلیه ای است که حجت است بر مکلفین. خب اینها را باید مکلفین حساب کنند. قرینه عقلیه است که خدا جسم نیست، باعث می شود که جاء ربک را حمل نکنند بر جسم بودن. آنهایی که می گویند خدا جسم است اینها اتباع متشابه می کنند ابتغاء تأویله اینها می خواهند معنای مراد خدا را بفهمند با رجوع به متشابه، در حالی که اشتباه می کنند. معنای مراد خدا را با متشابه به تنهایی نمی شود فهمید باید رجوع به محکمات هم بکنیم.

به نظر ما این وجه اخیر اقرب به ذهن است. ونتیجه می گیریم که: این آیه شریفه هیچ ظهوری ندارد در نهی از عمل به ظهوراتی که بعد از رجوع به محکمات وقرائن عقلیه هستو آیه ظاهرش این است که اکتفا می کنند اهل زیغ به اتباع متشابهات بدون ملاحظه محکمات. ما که این کار را نمی کنیم، ما ملاحظه می کنیم محکمات را.

ویکی از شواهدی که این آیه نهی از عمل به ظهورات کتاب با ملاحظه محکمات نمی کند این است که ما در روایت داریم که احادیث هم محکم ومتشابه دارند. در کافی نقل می کنداز سلیم بن قیس هلالی، که سندش به نظر ما تمام هست، ابراهیم بن عمر یمانی را ما توثیق کردیم. روایت می گوید: إن امر النبی مثل القرآن ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه. قرآن محکم و متشابه دارد حدیث هم محکم و متشابه دارد. خب اگر اینجور باشد پس عمل به ظهورات احادیث هم مشکل می شود چون ظهورات احادیث هم می شوند متشابه دیگر به نظر آنهایی که می گویند متشابه یعنی ظهورات. نه، متشابه اگر ظهورات باشد این روایت می گوید به متشابه حدیث هم عمل نکنید، پس به ظهورات حدیث هم عمل نکنیم دیگر. کسی به آن ملتزم نمی شود.

وخود آیه قرآن می گوید فإذا انزلت آیة محکة وذکر فیها القتال، خود ای نذکر فیها القتال ظهور دارد در وجوب قتال.

این راجع به این آیه.

اگر هم کسی بگوید این آیه اطلاق دارد، اما روایاتی که می گوید ظهورات کتاب حجت است مثل روایات عرض بر کتاب وآن روایات تفصیلی که ذکر کردیم اینها تقیید می زنند آیه شریفه را و مورد عمل به ظهورات کتاب را از این آیه خارج می کنند. بقیة الکلام انشاءالله روز شنبه.